

«معنای حوادث تاریخی» دوره گذار

تاریخ ایران زمین در دوره گذار با شکست شاه اسماعیل در چالدران آغاز شد و با شکست عباس میرزا در جنگ های ایران و روس و فروپاشی ایران به پایان رسید. فهم معنای ژرف حوادث دوره گذار و اهمیت آن ها برای تاریخ ایران نیازمند بررسی آن حوادث در پیوند با تاریخ اندیشه است. اگر به صرف بررسی تاریخی بسنده کنیم، بسیاری از حوادث دوره گذار ایران روشن نخواهد شد. این دوره از تاریخ ایران، به سبب دگرگونی های تاریخی و تاریخ اندیشه در اروپا و نیز با توجه به تحولات تاریخ اندیشه در ایران، دوره ای است که جز در پرتو تاریخ اندیشه قابل درک نیست.

نخستین بار، احمد کسروی در پژوهش خود با عنوان «شیخ صفی و تبارش» به نکته هایی درباره خاستگاه صفویان اشاره می کند که پس از او بیشتر تاریخ نویسان این سلسله بردستی آن ها تاکید کرده و اشارات او را بسط داده اند. کوتاه سخن کسروی این است که شیخ صفی و پدران او تا آن جا که به راستی شناخته می باشند، از بومیان آذربایجان و زبان ایشان آذری می بوده و ترکی - که شاه اسماعیل با آن شعر سروده - سپس در آن خاندان رواج یافته. می باید گفت : از شیخ صفی تا شاه اسماعیل که دویست سال کما بیش گذشته، در خانواده صفوی سه دگرگونی رخ داده :

1- شیخ سید نمی بوده و نبیرگان او سید شده اند؛

2 - شیخ سنی می بوده و نبیره او، شاه اسماعیل، شیعی سنی کش در آمده؛

3 - شیخ فارسی زبان می بوده و بازماندگان او ترکی را پذیرفته اند.

درباره زبان جای شگفتی نیست، زیرا به شوند پیش آمد های تاریخی، سراسر آذربایجان زبان خود را که آذری می بوده، از دست داده، این خاندان هم پیروی کرده اند. درباره کیش هم از زمان مغول در ایران شیعی گری روبه رواج داشته و زمان به زمان فزون ترمی گردیده، صفویان نیز هم رنگی نموده اند. تنها دشمنی شاه اسماعیل با سنیان شگفت می نمود و در خور جستجوی بود. (شیخ صفی و تبارش ص 56-57)

شاه اسماعیل به سال 907 هجری - 1505 میلادی پس از پیروزی بر آلوند میرزا و اسپین فرمانروای آق قوینلوها و فرار او وارد تبریز، پایتخت آنان شد و خود را شاه ایران خواند. در همان روز، سکه ی «علی ولی الله» زدند و شاه اسماعیل تشیع را مذهب رسمی اعلام کرد و فرمان داد تا خطبه به نام دوازده امام خوانده شود.

آنجلوی ایتالیایی که در زمان شاه اسماعیل از ایران دیدار کرده، می نویسد:

«صوفی» خویشان را بر تبریز فرمانروا کرد. پس از ورود بدان شهر با نهایت بی رحمی در حق گروه مخالفان رفتار کرد، چنان که بسیاری از مردم از ملایان گرفته تا زنان و کودکان را ریز ریز کرد. سرانجام، همه مردم پیرامون آن سامان، فرمان او را گردن نهادند و همه ساکنان شهر، شعار او را که جبه ای سرخ رنگ بود، بر تن کردند. در این نبرد بیش از بیست هزار تن کشته شدند. آن گاه فرمان داد تا استخوان چند تن از بزرگان را از گور بیرون آورند و سوختند. مادر خود را نیز کشت، زیرا به یاد آورد که شنیده بود که آن زن (دختر او زون حسن آق قوینلو)، پس از زادن اسماعیل خواسته بود او را بکشد. از این گذشته، آن زن

ازخاندان دشمن بود. (سفرنامه های ونیزیان در ایران)

به خلاف آق قوینلوها که تنها بر بخشی از ایران زمین فرمانروایی داشتند، شاه اسماعیل با ازمیان برداشتن قدرت های محلی که شمار آن ها افزون برده حکومت خود مختار بود، وحدت سرزمینی باستانی ایران بزرگ را تجدید کرد. بدیهی است که قدرت های بزرگ اروپایی که به دنبال گسترش امپراتوری عثمانی به رویا رویی با دستگاه خلافت کشیده شده بودند، به دقت، تحولات مناسبات ایران و عثمانی را دنبال می کردند.

از رویداد های پراهمیت آغاز فرمانروایی صفوی جنگ چالدران و شکست شاه اسماعیل در این جنگ بود. جنگ چالدران بی اعتباری سازمان دهی کهن ارتش ایران و اندیشه سیاسی و نظامی فرمانده و سرداران آن را در برابرتشی که کمابیش با جنگ افزارهای نو، بویژه توپ و شمشال مجهز شده بود، آشکارا نشان داد. اگرچه شاه اسماعیل خود فرمانده نظامی برجسته ای بود، اما یکسره با بنیاد اندیشه سیاسی و نظامی جدیدی که چونان شبی در آستانه در ایستاده و سایه آن همه شئون حیات اجتماعی، سیاسی و نظامی را فرا گرفته بود، بیگانه بود و ترکیبی از اندیشه ی سلطنت، تشیع و تصوف که بیش از آن که اندیشه ای نظام یافته باشد، مذهب مختار نظام حکومتی بود، به مانع معرفتی عمده ای در راه دریافت اندیشه ی نوآئین دوران جدید تبدیل شده بود.

اندیشه نظامی جدید و فن جنگ، از ارکان اندیشه سیاسی جدید بود و ماکیاوولی، بنیاد گذاران اندیشه سیاسی جدید، از اندیشمندان استراتژی نظامی نیز بود و تامل در سامان ارتش را به عنوان بخشی از تحلیل رابطه نیروهای سیاسی و مناسبات میان کشورها به اندیشه سیاسی جدید پیوند زد.

اندک توجه ایرانیان به جنگ افزارهای جدید و در سده های آتی به علم جدید و فراورده های آن از بد حادثه بود و آنان هرگز التفاتی به مبانی علم و اندیشه جدید، عقلانیت نوآئین آن و دگرگونی هایی که در مغرب زمین به دنبال آورد، نداشتند. جنگ چالدران نشان داد که در آغاز دوره گذار هنوز تصور می شد که با تیغ جوانمردی «مرشد کامل» می توان به مصاف جنگ افزارها و جنگ جدید رفت.

شاه اسماعیل، در اندوه شکست چالدران، به سال 930 هجری / 1524 میلادی درگذشت و فرزند ارشد او طهماسب، بر تخت سلطنت نشست. چنین می نماید که نکته پراهمیت فرمانروایی شاه طهماسب عدم تعادل رفتار شاه می بوده است که در جوانی سخت به شادخواری و زنبارگی علاقه مند بود، اما از آن پس توبه کرد و دستور داد تا در سراسر کشور از مصرف شراب خود داری کنند و در دهه های واپسین فرمانروایی، افزون بر پارسایی بیش از حد و بیمارگونه، جز به گرد کردن ثروت هنگفت و وقت گذراندن در حرم به هیچ امر دیگری ارج نمی گذاشته است. شاه طهماسب، پس از پنجاه و چهار سال فرمانروایی به سال 984/1576 در اوضاع و احوالی نه چندان روشن درگذشت. (اسماعیل یکی از نه پسر شاه طهماسب که گرفتار خشم او شده بود و نزدیک بیست سال در قلعه قهقهه که بر بالای کوه سبلان قرار داشت زندانی بود، پس از خروج از قلعه و زیارت مزار جد خود، شیخ صفی، در قزوین با نام شاه اسماعیل دوم بر تخت سلطنت نشست). شاه اسماعیل دوم که به دنبال بیست سال زندان و استعمال انواع مخدرات به مایخولیا گرفتار آمده و خبط دماغ پیدا کرده بود، دست تعرض بر همه مخالفان و بویژه اعضای خاندان شاهی و برادران خود گشود و در اندک زمانی همه آنان را ازمیان برداشت. نصرالله فلسفی می نویسد که شاه اسماعیل دوم به خوردن تریاک عادت داشت و گویا روزی نزدیک به چهل و پنج نخود تریاک ناب می خورده است. والتر هینتس در پژوهش خود درباره شاه اسماعیل دوم می نویسد: «... در عهد زمامداری اسماعیل، وحشت و هراس سراسر کشور را گرفته بود و او تنها با خونریزی توانسته بود پایه های خودکامگی نامحدود خود را استوار سازد.» به نوشته اسکندر بیگ ترکمان شاه اسماعیل دوم، آهنگ کشتن همه شاهزادگان را کرده

بود. اودستور داد تا برادرش میرزا محمد وفرزند اوعباس میرزا را نیز بکشند که آن دوبه طور معجزه آسای ازمرگ نجات یافتند وهمین میرزا محمد، پس ازمرگ شاه اسماعیل دوم با نام شاه محمد خدابنده به سلطنت رسید. شاه محمد، به سبب عارضه ای در جوانی، از بینایی بهره چندانی نداشت، شاه به تحریک همسرش مهد علیا، خواهر خود پری خان خانم را که متهم به قتل شاه اسماعیل دوم بود، به قتل رساند. اوضاع بیرون کشور نیز به اندازه درون آشفته بود وسلطان عثمانی، مراد سوم، با استفاده از این آشفتگی درسامان کشور و ناتوانی شاه قرارداد صلحی را که در زمان شاه طهماسب، پس از بیست سال نبرد، با ترکان عثمانی برقرار شده بود، برهم زد. سلطان مراد سوم به بخش های شمالی وغربی ایران تجاوز و حمله کرد وبه تصرف خود درآورد واین وضع نزدیک به بیست سال دوام آورد تا آن که سرانجام، شاه عباس آن سرزمین ها را باز پس گرفت.

پادشاهی شاه عباس اول (989/1581) را باید یکی از پراهمیت ترین حوادث فرمانروایی صفویان وشاید همه دوره اسلامی ایران زمین به شمار آورد، با شاه اسماعیل دوم وشاه محمد خدابنده، فرمانروایی صفویان انحطاطی جدی پیدا کرده بود وبیم آن می رفت که دستخوش زوال شود وتنها بر تخت نشستن شاه عباس بود که زمان آن را به تاخیر انداخت. اصلاحاتی را که شاه عباس در نظام حکومتی وسامان سیاسی کشور وارد کرد، از بسیاری از جهات، یاد آور رهنمود های خواجه نظام الملک توسی در عصر سلجوقیان بود.

با آمدن برادران شرلی وبیش از بیست تن از همراهان آنان به ایران که آگاهی ها وتجربه هایی در ریختن توپ وساختن تفنگ داشتند، شاه عباس به تشکیل ارتشی مستقل، منظم وکارآ همت گماشت واز آنان برای آماده سازی تجهیزات جدید از جمله توپخانه ای موثر که مایه برتری ترکان عثمانی بود، بهره گرفت. شاه عباس، در آغاز کار سیاست عقب نشینی را بردرگیری با سلطان عثمانی ترجیح داد. ارتش عثمانی بر قفقاز چیره شده بود ودر جنوب غربی کشور، همدان ونهاوند به دست آنان افتاده بود، در حالی که در داخل، استان های فارس وکرمان نا آرام بود. شاه عباس در قزوین متوجه شده بود که باید تا استوار شدن شالوده ی قدرت خود با سلطان عثمانی از در صلح درآید وگروهی را به باب عالی فرستاد تا پس از مذاکره قراردادی را امضا کنند وبرابراین قرارداد، بخشی از آذربایجان تا تبریز، ارمنستان، گرجستان، بخش هایی از قفقاز، بخش هایی از کردستان ولرستان به ترکان واگذار شد. پس از آن که شاه عباس ارتش منظم خود را ایجاد کرد، در آغاز، با خان ازبک به پیکار برخاست ومشهد وهرات را از دست او بیرون آورد وبه اصفهان بازگشت تا تدارکات نظامی برای حمله به عثمانی را فراهم کند. در آغازنهاوند از سلطه عثمانی خارج شد وآن گاه، شاه عباس از راه قزوین به تبریز رفت ودر آن جا با به کار گرفتن گسترده توپخانه، شکست سختی برسپاهیان عثمانی وارد کرد ونخستین پایتخت صفویان را از سلطان باز پس گرفت.

اهمیت شاه عباس به عنوان سردار وفرمانده نظامی در آن است که اوسیاست وجنگ را دوامر جدای از یکدیگر نمی دانست واز شمار اندک پادشاهان ایرانی بود که دریافتی درست از منطق ویژه جنگ ورابطه نیروها پیدا کرده بودند. با اجرای سیاست داخلی وخارجی شاه عباس، ایران به قدرت بزرگ جهانی تبدیل شد، دستگاه خلافت عثمانی که تا آن زمان قدرت مسلط جهانی به شمار می آمد، ناچار شد خود را با الزامات نظام نیرومندی که شاه عباس معمار آن بود، سازگار کند.

دریافت شاه عباس از منطق مناسبات جدید والزامات قدرت سیاسی پشتوانه ای در قلمرو نظر نداشت، رفتار پادشاه ایران در عمل به مصالح «ملی» به دور از تعارض نبود، این که شاه عباس نتوانست راه جانشینی خود وانتقال قدرت را هموار کند واین که نهاد هایی که او برای استقرار آن ها کوشیده بود، تداوم

پیدا نکرد و سامان فرمانروایی صفویان دستخوش زوالی محتوم شد، مبین این واقعیت است که نظرشاه عباس برخاسته از عمل او بود و این عمل برشالوده‌ی تاملی نظری استوار نمی‌شد.

دردوره‌ای که با چیرگی ترکان در ایران آغاز شد، تعارض میان حکومت متمرکز شاهنشاهی ایرانی و نظام قبیله‌ای و نیروهای گریز از مرکز فرمانروایی ترکان شدت بیشتری پیدا کرد. خواجه نظام الملک از نخستین وزیران و نظریه پردازانی بود که در سیاستنامه این مشکل را مورد بررسی قرار داد و کوشید تا با تاکید بر سلطنت مطلقه شاه، قدرت وزیر و جایگاه دیگر نهادها راه حل مناسبی برای این مشکل پیدا کند. در دوره گذار، به دنبال وزیرکشی‌های بی حساب سلسله‌های پیشین، نسل وزیران ایرانی از میان رفت و نهاد وزارت نیز کمابیش اهمیت خود را از دست داد. وزارت، بویژه دردوره اسلامی که فرمانروایان، شاهان آرمانی ایرانی نبودند، یگانه نهادی بود که اغلب، هم چون تجسم مصالح «ملی» عمل می‌کرد و سلطنت را به تامین و حفظ آن مصالح سوق می‌داد. با یورش مفلان، بقیه السیف خاندان‌های وزیرپرور ایرانی از میان رفت و با برآمدن صفویان و تثبیت اندیشه حکومتی ویژه آنان نیز وضعیت ایجاد شد که نهاد وزارت اهمیت پیشین خود را از دست داد، زیرا پادشاه، بی نیاز از مشاوره تلقی می‌شد.

با مرگ شاه عباس، عصر زرین فرمانروایی صفویان نیز به سرآمد. او جانشینان احتمالی خود را کشت یا کور کرد و با این کار نسنجیده اخلاف خود را درسراشیب سقوط راند. سده‌ای که با مرگ شاه عباس و با به سلطنت رسیده نوه او، سام میرزا، به سال (1038/1629) آغاز می‌شود و با مرگ شاه سلطان حسین به سال 1135/1723 پایان می‌یابد، سده بی خبری از اوضاع عالم، سست عنصری و بی لیاقتی بود و همه رشته‌های شاهانی چون شاه اسماعیل و شاه عباس پنبه شد.

شاه سلطان حسین به دنبال مرگ شاه سلیمان 1106/1694 در بیست و شش سالگی در حالی که همه عمر خود را در حرمسرای شاهی گذرانده بود، بر تخت سلطنت نشست. حادثه مهم دوره فرمانروایی شاه سلطان حسین یورش افغانان بود که سقوط شاهنشاهی صفویان را به دنبال داشت. با بر تخت نشستن اشرف افغان که به جای پسر عم خود محمود در رمضان 1138/1725 طهماسب، سومین پسر شاه سلطان حسین که به دنبال کشته شدن بیشتر شاهزادگان صفوی تنها مدعی تاج و تخت به شمار می‌آمد، نیروی بیشتری گرفت و کوشید تا بخش‌های ایران را به تصرف خود درآورد. در همین زمان، سرداری به نام نادرقلی که فرزند امام قلی بیگ از افراد فرودست قبیله افشار بود، با پانصد مرد جنگی به خدمت طهماسب میرزا رسیده و از او خواسته است تا در زمره جنگجویان شاهزاده صفوی درآید. در سال 1142/1730 باردیگر ترکان عثمانی، گرجستان، ارمنستان، آذربایجان و بخش‌هایی از داغستان، شیروان و نیز بخش بزرگی از عراق عجم و همه کردستان، همدان و کرمانشاهان را به تصرف درآورده بودند. در سال 1148/1736 شهرهایی که پطرکبیر، سیزده سال پیش، به اشغال درآورده بود، مسترد شد، و نادرقلی با ترکان درگیر شد، سپاهیان عثمانی را تار و مار کرد و دژ گنجه را که بیش از هشت سال در اشغال عثمانی بود، مسترد و تفلیس و ایروان نیز تسلیم شد.

با وحدت مجدد ایران که به جزقندهاربه زیرلوی نادر درآمده بود، مقدمات تغییر سلطنت از صفویان به سردار بزرگ فراهم آمده بود. در رمضان 1148/1736 نادر وارد دشت مغان شد و خود را شاه خواند و موضوع تغییر مذهب را طرح کرد، ملایی که زیر لب به تغییر سلطنت اعتراض کرده بود، بلافاصله به قتل رسید. نادر به توصیه منجمان در شوال 1148 تاج گذاری کرد و در سال 1150 قندهار را نیز به تصرف خود درآورد و از آنجا عازم هندوستان شد. نادر در زمره کشورگشایانی هم چون چنگیز و تیمور قرار دارد. او نیز خود را تالی تیمور می‌دانست و بیشتر از آن که مانند شاه عباس، تامین مصالح عالی «ملی» را وجهه همت خویش قرار دهد و پس از حصول وحدت سرزمینی ایران به بازسازی کشور بپردازد، مانند تیمور به

کشورگشایی بی پایان خود ادامه داد. اوبا نبوغ نظامی خود توانست نه تنها همه بخش های ایران زمین را زیرپرچم یگانه ای گرد آورد، بلکه سرزمین های گسترده ای را نیز به آن افزود، اما از آن جا که برنامه ای برای تدبیر امور کشور نداشت، و چنان که لاکهارت به درستی می گوید، «بیش از هر چیز سرباز بود»، در او پسین سال های فرمانروایی اش، مردمی که منابع مالی لشکرکشی های او را تامین می کردند، دچار عسرت و تنگدستی شدند و ایران به صحنه شورش ها و نا آرامی های پی در پی تبدیل شد. میرزا مهدی خان استرآبادی درباره نادر می نویسد: «آزبسیار، نه اندک، برمزاج» نادر «طاری شد و سامان دولت را که پهلوی خرمین ماه می زد، چون خرمن گاه به باد داد» و از نابسامانی امور و عدم تمیز شاه و کارگزاران، «هر فاسقی»، فاجر و هرفاجری، فخر آمد». محمد کاظم مروی تغییر حال نادر را به سبب «مرض مالیخولیا» دانسته و می افزاید، «آن حضرت روی سلوک را از مردم ایران برگردانیده و بنا را به قهر و غضب گذاشته، در قتل و غارت مضایقه نکرده، به هر ولایت که می رسید (از حکام و عمال و ضابطین آن ولایت اکثری را از چشم معیوب و برخی را در قتل و غارت فرمان داده، حکام و عمال جدید تعیین می فرمود». با قتل نادر شاه، باردیگر، دوره ای از نا آرامی و آشوب در همه بخش های ایران زمین آغاز شد و تا چیره شدن کریم خان زند بر بیشترین بخش سرزمین های کشور دوده به درازا کشید. در این دوده نیز مانند دوره آغاز فرمانروایی شاه اسماعیل و نادر شاه، ملوک طوایفی مانند محمد حسن خان قاجار، آزاد خان افغان، علی مردان خان و ابوالفتح خان بختیاری، فتح علی خان افشاررومی و کریم خان زند، هر یک بر بخشی از ایران فرمان می راندند. از این میان تنها کریم خان زند توانست بر دیگر مدعیان سلطنت فائق آید.

کریم خان زند بر اثر کردانی و حسن سلوک توانست جزیر شاهرخ شاه (نواده نادر شاه) که فرمانروای خراسان بود، بر دیگر مدعیان سلطنت چیره و به فرمانروای بیشتر بخش های ایران زمین تبدیل شود. او به سال 1163/1750 بر تخت سلطنت نشست و بیست و نه سال عنوان «وکیل الرعایا» را تا پایان عمر نگاه داشت. بی هیچ تردیدی، کریم خان یکی از چهره های جالب توجه فرمانروایان ایرانی در دوره اسلامی است. دوره فرمانروایی کریم خان کوتاه تر از آن بود که بتواند زمینه سامانی استوار را فراهم آورد و پشتوانه آن نیز اندیشه ای نبود که راه ایجاد نهاد هایی ثابت را هموار کند. می توان گفت که شیوه فرمانروایی کریم خان برخاسته از اندیشه ای نوآئین که الزامات دوره او طلب می کرد، نبود، بلکه اندیشه حکومتی او برخاسته از «فرزانی عامیانه» ریش سفیدی و کدخدای منشی پدرسالارانه بود. با مرگ او نیز فرمانروایی به عنوان «وکالت رعایا» از میان رفت و با برآمدن قاجاران دولت مستعجل آن به پایان رسید. به دنبال مرگ او بار دیگر کشور به میدان پیکار مدعیان سلطنت تبدیل شد و نظام ملوک طوایفی که یکسره از میان نرفته بود، تجدید شد.

با مرگ کریم خان پیکار سران ایل زند و نزدیکان کریم خان مدت زیادی ادامه داشت تا این که آقا محمد خان، فرزند ارشد محمد حسن خان قاجار که به دست عادل شاه (برادرزاده نادر) مقطوع النسل و در دربار کریم خان به عنوان گروگان تحت نظر بود، توانست با مرگ کریم خان فرار کند و با وحدت بخشیدن به ایل قاجار به یگانه مدعی جدی سلطنت تبدیل شد. نخستین درگیری میان لطف علی خان (از نواده های کریم خان زند) و آقا محمد خان در اطراف شیراز اتفاق افتاد، سردار قاجار، حریف خود را وادار به عقب نشینی کرد، و تهران را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرد. سرانجام لطف علی خان در کرمان به دست رقیب خود افتاد و گویا آقا محمد خان به دست خود چشم های او را در آورد. فاتح کرمان، واپسین بازمانده خاندان کریم خان را پس از بدرفتاری های بسیار، روانه تهران کرده و در آن جا به دار آویخت و بدین سان، سلطنت از ایل زند به ایل قاجار انتقال یافت. آقا محمد خان همه بنا های کرمان

را که لطف علی خان در آن ها پناه گرفته بود، از میان برد و آن شهر را که به گفته رابرت واتسن، «مرکز ثروت و شکوه و جلال بود»، با خاک یکسان کرد.

آقا محمد خان همه خشونت و بسیاری از بی رسمی ها و رذیلت ها ی همه ی شاهان ایران را یک جا داشت و به گفته رستم الحکما، در فرمانروایی از قواعد چنگیز و تیمورتبعت می کرد. رستم الحکما می نویسد: «آن والا جاه ... فرموده بود صورت چنگیزخان را در مجلس شراب پادشاهی بالای سرش و صورت امیر تیمورگورکانی را در پیش رویش نصب نموده بودند.» با این همه، در تدابیر او در تعیین جانشین نشانی از مال اندیشی و توجهی به عاقبت امور وجود داشت. آقا محمد خان که فرزند نداشت و تنها برادرتی اونیز پیش از آن به قتل رسیده بود، فرزند ارشد برادر دیگرش، به نام فتح علی خان را به عنوان جانشین انتخاب کرده بود و برای این که برادر ناتنی دیگر برای ولیعهد مزاحمت ایجاد نکند، او را به تهران فرا خواند و کشت. به دنبال کشته شدن آقا محمد خان، فتح علی خان به تهران وارد شد و در صفر 1212/1797 بر تخت سلطنت نشست و در نوروز همان سال نیز تاج گذاری کرد.

مهم ترین حادثه فرمانروایی فتح علی شاه قاجار جنگ های ایران و روس بود که به جدا شدن برخی از ایالت های شمالی ایران منجر شد و به دنبال آن یکی از ننگ بارترین قرارداد های همه تاریخ ایران به این کشور تحمیل شد. با پایان دورنخست جنگ های ایران و روس و معاهده گلستان که در نهم شوال 1228/برابر 14 اکتبر 1813 بسته شد، ایران ایالت های گرجستان، دربند، بادکوبه، شیروان، شکی، گنجه، مغان و بخشی از طالش را از دست داد و متعهد شد که در دریای خزر ناو جنگی نگهداری نکند. به دنبال دور دوم جنگ ها و برابر مفاد معاهده ترکمان چای نیز که در پنجم شعبان 1242 برابر با 22 فوریه 1828 بسته شد، ایران، افزون بر پذیرش حاکمیت روس ها بر ایالت های یاد شده، به پرداخت غرامتی سنگین و دادن برخی امتیازات دیگر تن داد تا جایی که تا امروز نیز نام آن معاهده را در هر رابطه نابرابر استان می زنند.

تاریخ ایران در دوره گذار با شکست شاه اسماعیل در چالدران آغاز شد و با شکست عباس میرزا در جنگ های ایران و روس و فروپاشی ایران به پایان رسید. در دوره گذار نظام حکومتی ایران، در ادامه سلطنت خودکامه ی دوره اسلامی متاخر، تحول عمده ای پیدا نکرد، در حالی که مبانی اندیشه جدید در اروپا - که به قدرت مسلط جهانی تبدیل می شد - منطق مناسبات را برهم می زد. نظام حکومتی ایران، در بهترین حالت، با تکیه بر اندیشه سنتی سلطنت خودکامه عمل می کرد و با تکیه بر آن نیز فهمیده می شد، در حالی که با چیره شدن منطق مناسبات جدید، شیوه فرمانروایی ایران برای این که بتواند نماینده مصالح «ملی» باشد و آگاهانه آن را تامین کند، می بایست برشالوده اندیشه نوآینی استوار می شد.

آن چه که درباره «دوره گذار» تاریخ ایران و بعد از این درباره مفهوم «تجدد» و «انحطاط»، در نهایت اختصار از جلد نخست «تاملی درباره ایران»، "دیباچه ای بر نظریه ی انحطاط ایران"، و "زوال اندیشه سیاسی در ایران"، نوشته جواد طباطبایی آمد و خواهد آمد، به قصد معرفی بحث می باشد. خواننده علاقه مند می تواند برای آشنایی با تفصیل بحث به کتاب های مذکور مراجعه نماید.